

# روشنفکران ایرانی و غرب

سرگذشت نافرجام بومی گرایی

مهرزاد بروجردی

---

ترجمه جمشید شیرازی



## فهرست مطالب

نه	دیباچه‌ای بر ترجمه فارسی این کتاب
یازده	دیباچه‌ای بر چاپ چهارم
۱	پیشگفتار
۷	سپاسگزاری
۹	۱. دیگر بود، شرقشناسی، شرقشناسی وارونه، و بومی‌گرایی
۹	درباره دیگر بود
۱۷	درباره شرقشناسی
۲۳	درباره شرقشناسی وارونه
۲۹	درباره بومی‌گرایی
۳۹	۲. «دیگری» شدن یک دولت اجاره‌گیر
۳۹	درباره روشنفکران
۴۷	بحران مشروعیت دولت اجاره‌گیر
۶۰	ستیزه جویان غیر مذهبی
۷۲	اهل ادب
۸۷	۳. دیگری شدن غرب
۸۹	سید فخرالدین شادمان: تاریخنگار فراموش شده
۱۰۳	احمد فردید: فیلسوف شفاهی
۱۰۷	جلال آل احمد: سخنور سرکش

۳۰۷	فهرست منابع	۱۲۳	۴. خرده فرهنگ مذهبی
۳۰۷	منابع فارسی	۱۲۴	فضای ویژه تاریخی
۳۲۲	منابع خارجی	۱۳۴	هشیاری ایدئولوژیک
		۱۴۱	پاکسازی آموزشی
		۱۴۷	دگردیسی الهیات
		۱۵۳	۵. روشنفکران مذهبی غیر روحانی
		۱۵۴	مشهد: نمونه کوچکی از زندگی مذهبی ایران
		۱۶۱	علی شریعتی، لوتر بلند پرواز
		۱۷۷	مجاهدین خلق: ستیزه جویان اسلامی
		۱۸۲	سیدحسین نصر: عارف دیوان سالار
		۱۹۷	۶. بومی گرایی دانشگاهی
		۱۹۷	فضای دانشگاهی
		۲۰۴	احسان نراقی: جامعه شناس بومی گرا
		۲۱۰	حمید عنایت: اندیشمند ژرف اندیش سیاست
		۲۲۱	داریوش شایگان: فیلسوف آزاداندیش
		۲۳۳	۷. بحثهای پس از دوران انقلاب
		۲۳۷	تعریف غرب
		۲۴۳	تاریخگیری در برابر پوزیتیویسم
		۲۴۷	فقه سنتی در برابر فقه پویا
		۲۶۳	۸. پی نوشت
		۲۸۳	پیوست: فهرستی از شخصیت‌های فکری و سیاسی ایران

## دیگر بود، شرق‌شناسی، شرق‌شناسی وارونه، و بومی‌گرایی

تماس میان فرهنگها همواره به پیدایش درام می‌انجامد: درام هستی‌شناختی و قومی تفاوت‌های انسانی، یا درام وجودی و فکری در زندگی یک فرد. تماس سطحی، احساس آشنایی به وجود می‌آورد، و تماسهای ژرفتر خطر ازهم‌پاشیدگی ذات فردی، گسیختن یکپارچگی آن، پایان یقین و چالشی روان - زخمی نسبت به ارزشهای خویشتن را دربردارد.

هشام جعیط، اروپا و اسلام<sup>۱</sup> (۱۹۸۵)

### درباره دیگر بود

بیشتر پژوهندگان فلسفه در این نکته توافق دارند که گفته رنه دکارت (۱۶۵۰-۱۵۹۶) - «می‌اندیشم، پس هستم» - براستی سبب ساز ظهور دوره‌ای جدید در تاریخ بشر گردید. پیش فرض خردگرایانه این جمله کوتاه،

1. Hichem Djaït

وی بر آن بود که فهم تبارشناختی دانش، بدون درک پیوندهای میان دانش و قدرت ممکن نیست. فوکو به این نکته علاقه‌مند بود که دیگری چگونه در من مفرد و در ما ی جمع ناپدید می‌شود. از این رو سفر دراز فکری خود را به کناره‌های فردیت و جامعه آغاز کرد. او به مطالعه دیوانه، منحرف، زندانی، بزهدار، قاتل، انسان دو جنس، و به عبارت دیگر، «دیگران» درونی پرداخت<sup>۳</sup>. فوکو می‌گوید «گفتمانهای<sup>۴</sup> وابسته به نیروها و نهادهای اجتماعی قدرتمند، این دیگران را آفریده‌اند. این عینها (اوپژه‌ها) نیستند که گفتمانها را به وجود می‌آورند بلکه موضوع به عکس اتفاق می‌افتد، زیرا نخست زبان به وجود می‌آید و ذهنیت را می‌سازد. علاوه بر این، گفتمانهای علوم انسانی، از طریق پیوندشان با ساختارهای مسلط قدرت و به نام عینیت علمی، «نظامهای حقیقت» را تشکیل می‌دهند (گریگوری ۱۹۸۹، xiv). این نظامهای حقیقت یک «وظیفه پاسبانی» انجام می‌دهند که دستور آن عبارت است از: «ترسیم مرزهایی میان عرصه‌های مقبول و نامقبول فعالیت انسانی»<sup>۵</sup> این مرزها ذهنیتی را می‌آفریند که فعالیت‌های انسانی را برحسب تقابلی دوگانه تفسیر می‌کند: عقل و جنون، سلامتی و بیماری، رفتار برحق و تبهکارانه، عشق قانونی و غیرقانونی» (هاتن ۱۹۸۸، ۱۲۶). فوکو قصد داشت خودسرانه بودن این مقوله‌سازها را ثابت کند. او در کتاب دیوانگی و تمدن، گفتمان روان‌پزشکانه را می‌شکافد و نشان می‌دهد که چگونه مفهوم دیوانگی از رفتار نامتعارف در قرون وسطا به رفتار شرم‌آور در قرن شانزدهم و، سرانجام، به رفتار تحمل

۳. فوکو، ۱۹۶۵، ۱۹۷۵، ۱۹۷۹، و ۱۹۸۰.

۴. مراد از این واژه یک عملکرد زبانی است که مجموعه‌ای از قاعده‌ها و آیینها را برای شکل بخشیدن اشیاء سخنوران و موضوعات به کار می‌گیرد. فوکو گفتمان (discourse) را زمینه‌ای مفهومی می‌داند که در آن دانش تولید می‌شود. اما این دانش و فرضیات، قواعد و برنامه کار آن همگی به گونه‌ای اجتماعی و سیاسی پرداخته می‌شوند. به عبارت دیگر بدنه‌های دانش، ساختارهای مستقل فکری نیستند بلکه جایگاه‌های قدرت نیز هستند - جایگاه‌هایی که در آنها قدرت و دانش آزادانه با هم درمی‌آمیزند.

گسستی قطعی با اندیشه پیش‌مدرن را رقم زد. از آن پس، من دکارتی، یا من اندیشنده، از راه عرضه کردن خود به عنوان شناسنده (یا عامل) دانش، مسؤولیت اخلاقی، و تغییر، خود را به وجه محوری و ضروری فلسفه غرب مبدل ساخت. «با «می‌اندیشم» دکارتی منیتی پدید آمد که بزودی گرانیگاه عصر جدید را جابه‌جا نمود. من خاستگاهی فراهم آورد که بر اساس آن یک جهان مطمئن، اما خودمدار و ثنوی برای تجربه غربی تأسیس گردید» (لیبرمن ۱۹۸۹، ص ۱۲۷).

میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴)، هموطن دکارت و مورخ اندیشه، عمری را صرف تفهیم این نکته کرد که نفس غربی چگونه درباره خویش آگاهی به دست می‌آورد. فوکو با مطالعه تبارشناسی علوم انسانی از قرن هجدهم تا کنون به این نتیجه رسید که این علوم تعریفی تازه و مثبت از خود یا نفس به دست می‌دهند که با مفهوم مسیحیت «از ترک نفس» از ریشه تفاوت دارد. به عقیده فوکو علوم انسانی این خود تازه را، از راه نهادن آن در برابر دیگری، به وجود می‌آورد. به عبارت دیگر، خودشناسی از طریق شناسایی دیگری حاصل می‌شود. او، برای نشان دادن این موضوع، به بررسی تبارشناسی و باستانشناسی رشته‌های گوناگون علوم مدرن، مانند زیست‌شناسی، پزشکی، کیفرشناسی، روان‌پزشکی، و جمعیت‌شناسی پرداخت.

فوکو چهار فن آوری را مشخص ساخت که انسانها برای فهمیدن خویش به آن متمسک می‌شوند: فن آوری‌های تولید؛ فن آوری‌های نظام نهادها؛ فن آوری‌های قدرت؛ و فن آوری‌های خود (فوکو ۱۹۸۸، ۱۸). در حالی که مارکس به فن آوری تولید علاقه داشت، فوکو به فن آوری‌های خود پرداخت<sup>۲</sup>.

۲. او می‌نویسد: «فن آوری‌های خود به افراد اجازه می‌دهد که با امکانات خودشان یا به کمک دیگران بر روی بدن‌ها، روان‌ها، اندیشه‌ها، رفتار، و شیوه‌های بودن خویش شماری عمل انجام دهند تا در خود تغییری به وجود آورند که از راه آن به حالت معینی از شادی، پاکی، خرد، کمال، یا جاودانگی دست یابند» (فوکو ۱۹۸۸، ۱۸).